

زن به عنوان هستی جنسیتی

میل جنسی:

در دنیای بورژوازی، زن بعنوان جنس دوم درجه بندی شده است. اول مرد و بعد اوست، این درجه بندی يك رابطی سلسله مراتبی تقریباً غیر قابل تغییر را با خود به همراه دارد، مثل آنچه که در زمان قدیم در رابطه با تیره مادری شاهد بودیم. روابطی که با تکامل کمونسم اولیه دچار تغییر شد و در اولین گام از تغییر به سلطی مالکیت خصوصی منجر گردید. ۱

افلاطون از خدایان بخاطر هشت عمل نیکی که به او ارزانی کرده بودند تشکر کرد. اولین عمل نیکی که که افلاطون بدان توجه می کند این است که آنها او را آزاد و نه برده آفریدند. اما دومین عمل نیک این است که او را مرد و نه زن به دنیا آوردند. شبیه چنین طرز فکری در نیایش صبحگاهی مردان یهود نیز مشاهده می شود، مثل این که: خدایا پرستش می کنیم تو را. آقای ما و آقای همه جهان را، که مرا زن نیافریدی. در نیایش زنان یهود عبارت آخر با مضمونی متفاوت به این صورت بیان می شود: که مرا بر پایه ی علیقت ایجاد کرده ای.

درک تبعیض آمیز از مسأله جنسیت شدیدتر از آنچه در بیان افلاطون و نیایش یهودیان منعکس است قابل تصور نیست. براساس آنچه که بطور مکرر در انجیل تصریح شده است، فقط مرد انسان واقعی است. در زبانهای انگلیسی و فرانسوی برای انسان و مرد از کلمه واحدی استفاده می شود. اگر از مردم صحبت می کنیم. قاعدتاً تنها به مردان می اندیشیم. زن تا حدی قابل چشم پوشی است و در بیشتر موارد این مرد است که فرمانده اوست.

دنیای مردانه قاعدتاً چنین درکی دارد و اکثریت جهان زنانه نیز تا کنون این وضعیت را بعنوان سرنوشت مقدر خویش پذیرا شده است. در این منظر فکری فرودست بودن زنان حتی جدا از تعلق طبقاتی یا کارگر بودن آنان موضوعی مفروض تلقی شده است. هستی زن در جهان مالکیت خصوصی به عنوان هستی جنسیتی مطرح است. برای او در هر گام و هر گذر، مانع و موانعی وجود دارد که مرد آنها را نمی شناسد یا با آنها مواجه نیست. بسیاری از حق و حقوق که برای مرد مجاز است، برای زنان منع شده است. اینها عبارتند از: حقوق اجتماعی و آزادیهای متعددی که مرد از آنها لذت می برد اما اگر از جانب زنها مورد استفاده قرار بگیرد، خطا و جنایت محسوب می شود. زن از هستی اجتماعی و جنسی خود در رنج است. گفتنش مشکل است، اما در هردو زمینه و در اغلب موارد او رنج می کشد، بدین خاطر این آرزوی بسیاری از زنان که می خواهند مرد به دنیا آمده باشند، قابل فهم است.

در میان همه ی امیال طبیعی انسان، میل به خوردن و زنده ماندن در درجه اول اهمیت است. میل جنسی اما قوی ترین میل است، کششی است که نژاد را تولید و تکثیر می کند، ساده ترین بیان نیازهای زندگی است. این کشش در هر انسان بگونه ای طبیعی و عمقی موجود است و ارضای آن پس از رسیدن به سن بلوغ، شرط اساسی برای سلامت جسمی و روانی است.

لوتر حق دارد اگر می گوید: آن کس که می خواهد مانع ارضای میل طبیعی شود و به آنچه که طبیعت می خواهد و باید باشد، اجازه عمل ندهد، باژگونه عمل می کند زیرا که او هستی طبیعی را نفی می کند، می خواهد که آتش نسوزاند، آب تر نکند، انسان نخورد، نیاشامد و نخوابد. این کلمات باید بر سنگ بنای کلیساهای ما حک گردد. در آن جاهانی که چنین سرسختانه علیه گوشت گناه آلوده وعظ می شود، هیچ پزشک و روانشناسی نمی تواند نیاز دوست داشتن را در انسان این چنین خوب و گویا توصیف کند.

این کشش منشور طبیعت آدمی است، فرمانی است پیرامون وظیفه ای که باید انجام دهد تا خود را به شیوه ای طبیعی و سالم رشد دهد. تا هیچ بخشی از ارگانسیم حیاتی خود را ضایع نسازد، تا از پاسخ به تمایلات طبیعی خویش خودداری نکند، هر عضوی از اندام باید نقشی را که طبیعت برایش مقرر کرده است انجام دهد. انسان با جریسه کردن ارگانسیم خویش آسیب می بیند. قوانین رشد جسمی انسان باید مانند قوانین رشد روانی مورد مطالعه قرار گیرد و پیگیری شود. اعمال روانی روزمره انسان به وضعیت ارگانسیم جسمی اش بستگی دارد و سلامت کامل هردو بطور مرتبط به همدیگر وابسته است. انسان که اشکال در یکی، دیگری را متأثر می سازد و تولید اشکال می نماید.

نیازهای موسوم به حیوانی از آنچه که نیازهای روحی نامیده می شوند جدا نیستند. این هر دو حاصل فعالیت طبیعی ارگانسیم بدن انسانند و از هم متأثرند. این امر برای زن به همان گونه است که برای مرد.

نتیجه آنکه شناخت ویژگیهای اندام جنسی هم مثل اندامهای دیگر ضروری است و انسان در مراقبت جسم خود همان توجه را باید اعمال کند (مانند سایر اندامها). اندامها و امیالی که در آدمی موجودند و بخش اساسی طبیعتش را تشکیل می دهند، دوره هائی از زندگی وی را زیر سیطره نفوذ خویش می گیرند. این کششها نباید اموری مرموز، خطاهائی شرم آور و یا تمایلاتی جاهلانه بحساب آیند. نتیجه اینکه دانش روانشناسی، فیزیولوژی انسانی و کارکرد بخشهای مختلف ارگانسیم بدن چه در مورد مردان و چه در رابطه با زنان باید بعنوان یکی از شعبات دانش انسانی نقش مهم و فراگیر احراز نماید. در آنصورت است که انسان با شناخت دقیق از طبیعت جسمی اش، بسیاری از روابط زندگی را به نحوی متفاوت با حال می بیند. در جامعه کنونی تقریباً در درون همه خانواده ها وضعیت نامطلوبی قابل مشاهده است. که با ترسی مقدس به دست سکوت سپرده می شود. دانش در تمامی قلمروها به عنوان فضیلت، به عنوان مطلوب ترین و زیبا ترین هدف انسانی مورد اعتبار و ارج است اما در باره آن مواردی که با هستی و سلامت و منیت ویژه ی ما و با اساس تکامل اجتماعی ما رابطه تنگاتنگ قرار می گیرد مسأله بازگونه دیده می شود!!

کانت می گوید: مرد وزن در آغاز با هم، همگان یا کل بشریت را تکوین می کنند، یک جنس جنس دیگر را تکمیل می کند. شوپنهاور اظهار می دارد: میل جنسی کامل ترین بیان امیال زندگی و نقطه تکامل همه ی امیال انسان است. بودا خیلی پیش تر از اینها تصریح کرده است که: میل جنسی از قلابی که انسان با آن فیلهای وحشی را رام می کند قوی تر است، از شعله داغ تر است، تیری است که در روح بشر خلیده می شود.

وقتی که عواطف و امیال جنسی از چنین نقش و مکانی برخوردار است، جای تعجبی نیست که عدم ارضای آن در سنین بلوغ، غالباً بر زندگی عصبی و بر کل ارگانسیم هر دو جنس تأثیر می گذارد، بنحوی که آنها بسمت اختلالات شدید، انحراف و احتمالاً حتی به جنون و خود کشی رانده می شوند، البته میل جنسی خود را در همه موجودات یا همه انسانها به یکسان نشان نمی دهد. علاوه براین میتوان آنرا از طریق پرورش و تسلط بر خویشتن بخصوص اجتناب از تحریکات ناشی از سرگرمیها، خواندن متون سکسی و الکلیسم به مهار در آورد. در مجموع تحریک پذیری جنسی در زنان کمتر از مردان قابل ملاحظه است. حتی بعضاً در زنان تنفیری نسبت به عمل جنسی ایجاد می شود، اما نمود آن چندان نیست و باید در کنار تواناییهای جسمی و روانی هدایت گردد.

با کندوکاو این نکات می توان فهمید که چگونه در مجموع امیال و نشانه های زندگی خود را با جنسیت سکه می زنند و چگونه این امیال و عواطف هم در پرورش بدنی، هم در شکل اندام و هم در شخصیت انسانی ظاهر می شوند. تا آنجا که از انسان سالم صحبت می کنیم با مرد بودن و به همانگونه با زن بودن سر و کار داریم. در هر یک از این دو حالت جنسیت به نیرومندترین شکل خود ظاهر شده است. کلنکه **kelenke** در اثرش "زن بعنوان همسر" چنین اظهار می دارد: زندگی زناشویی نزد انسانهای پای بند اخلاق آمیخته با اجبار است و زیر سلطه تعقل و اصول اخلاقی دیکته می شود یا پی ریزی می گردد، اما بالاترین حد آزادی هم امکان پذیر نیست ***. هشدارهای اکید برای حفظ نوع بشر، آنچه را که طبیعت در هر دو جنس به عنوان امری عادی به ودیعه گذاشته است کاملاً مسکوت میگذارد. این هشدارها فراموش می کنند که سرکوب غرائز طبیعی توسط زنان و مردان تندرست نشانه عزم آزادانه مقاومت نیست. فراموش می کنند که خود فریبی نمی تواند بعنوان آزادی اراده توصیف شود. واقعیت امر اینگونه است که در اینگونه موارد زیر فشار مانع یا موانع اجتماعی، یک حق طبیعی یا یک غریزه عادی انسانی را به تنگنا کشیده می شود، سلامت اندام مختل می شود، به کل ارگانسیم آسیب می رسد، به رشد طبیعی لطمه زده می شود و ناهنجاریهای جنسی بروز می کند. هم به شکل و هم به محتوی وجود آدمی فشار وارد می گردد و با در هم شکستن اعصاب موجب حالت های بیمارگونه در روح و جسم می شود. بگونه ای که در شکل و شخصیت، مرد زنانه وزن مردانه می شود. و چون تضاد جنسی در مسیر طبیعی قرار نگرفته است، انسان یک سویه باقی ماند و به تکمیل خود، به نقطه ی اوج هستی اش دست نمی یابد. دکتر الیزابت بلک ول در اثرش آموزش اخلاقی جوانان در رابطه با سکس می گوید: میل جنسی، شرط ضروری برای زندگی و برای ساختن جامعه است. قوی ترین نیرو در طبیعت بشری است.... این غریزه رشد نیافته است و این امر به هیچوجه معقول و منطقی نیست اما با وجود همه اینها تمایلات مذکور اجتناب ناپذیر و محافظ طبیعی در برابر هر امکان نابودی است. ۲۴۴

در این میان لوتر عمل گرا سریعاً با اندرزهای مثبت سر می رسد و توصیه می کند: کسی که زهد نورزد، تلاش می کند که به آن دست یابد و موفق به انجام آن میشود و با توکل به خداوند بسوی زناشویی دست می یازد. وقتی پسری حداکثر ۲۰ ساله ودوشیزه ای ۱۵ یا ۱۸

ساله می شود. اینها هم سالم و هم زرنک هستند و خداوند از آنها مراقبت می کند. به آنها و کودکانشان روزی می دهد. خداوند بچه ها را می آفریند، خودش هم روزیشان را می دهد^۲. پیروی از پندهای خوب لوتر! متأسفانه برای روابط اجتماعی ما غیر ممکن است. نه دولت مسیحی و نه جامعه مسیحی هیچ کدام به فهم اثرات اعتماد به خدا در باره ی روزی کودکان!! ندارند.

دانش انسانی هم با نظرات فیلسوفانه لوتر مبنی بر این که انسان باید بتواند امیالش را - امیالی که با علائق درونی شان گره خورده است - به شیوه های طبیعی ارضا کند، موافق است. بله این منطق بر هستی آدمی است اما ارضاء این علائق طبیعی توسط شرایط اجتماعی و یا پیشداوریهای مبتنی بر آن غیرممکن میگردد و در این گذر آدمی از تکامل آزاد هستی خود باز داشته می شود. در باره چگونگی پیامدهای آن پزشکان ما اطلاع دارند. آنها می توانند وجود این پیامدها را از روی اسناد کار بیمارستانها، مراکز بیماران روانی و زندانها توضیح دهند. می توانند از هزاران زندگی خانوادگی منهدم شده صحبت کنند. در يك متن منتشر شده در لایپزیک نویسنده ای بیان می دارد: میل جنسی نه اخلاقی است و نه غیراخلاقی فقط امری طبیعی است، مثل گرسنگی و تشنگی و اینکه طبیعت چیزی از اخلاق نمی داند، اما جامعه ما از درک این جملات بسیار دور است^۳.

ازدواج به مثابه شغل:

ازدواج و خانواده در زمره ارکان دولت هستند، بدین جهت کسی که ازدواج و خانواده را مورد حمله قرار دهد هم به جامعه وهم به دولت حمله کرده است. این مسئله را مدافعان نظم امروزی فریاد می زنند. همان گونه که صریح نشان داده شد خانواده یکتا همسری راه برون رفتی برای تنسيق ارث و مالکیت بورژوازی است. این شکل خانواده بطور انکارناپذیری یکی از مهمترین ارکان جامعه بورژوازی است. اما اینکه آیا با نیازهای طبیعی و تکامل سالم يك جامعه انسانی هماهنگ است یا نه؟ سؤال دیگری است. ما می خواهیم نشان دهیم که ازدواج متکی بر محتوای مالکیت بورژوازی بیش و کم اجباری است و نا روشنی های زیادی را با خود همراه دارد. در این نوع ازدواج هدفها صعب الحصول و یا اصلا غیرقابل حصول هستند. علاوه بر این ما می خواهیم نشان دهیم که این ازدواج زیر فشار يك نظم اجتماعی است. چیزی است که برای میلیون ها نفر غیر قابل حصول است. می خواهیم نشان دهیم که ازدواج کنونی به هیچوجه متکی بر آزادی انتخاب، عشق یا شاخصهائی که تحسین کننده هایش ادعا می کنند نیست و بر خلاف آنچه که جنجال می شود همگن با طبیعت انسان نمی باشد.

در رابطه با ازدواج امروزی جان استوارت میل میگوید: ازدواج يك عمل واقعا جسمانی است. قانون آن را اینگونه می شناسد. بنظر کانت، مرد و زن قبل از هر چیز موجد نسل و پدیدآورنده نوع بشرند. تکامل سالم جنسیت بشری بر ارتباط طبیعی جنس ها متکی است. ارضای غریزه ی جنسی برای تکامل جسمانی و روحی مرد وهمچنین زن ضروری است. اما انسان حیوان نیست و بنابراین برای او ارضای کامل قویترین غریزه اش تنها بمعنی ارضای جسمی نمی باشد، او مایل است که تمایلات روحی اش در هماهنگی با هستی انسانی اش در این ارتباط تأمین و ارضا شود. از آنجا که شرایط لازم برای این ارضاء موجود نیست بنابراین اختلاط جنسی مکانیکی جایگزین ارتباط طبیعی و آزاد انسانی می گردد. پدیده ای که فاقد بار اخلاقی است. انسانهای کامل و بالغ مشتاقند که کششهای دو سویه عاطفی و انسانی زن و مرد در روابط جنسی نیز اعمال و نتایج آن بصورت رابطه ای شکوفنده و حیات آفرین گسترش یابده. معضل اساسی این است که امکان تحقق چنین خواست هایی در جامعه امروزی برای جفت های بیشمار موجود نیست و فقدان همین امکان است که

Varnhagen. V. Ens را واداشت تا بنویسد: آن چه در جلوی چشمان ما می گذرد خواه بعنوان عقد ازدواج و خواه بصورت فسخ و لغو آن بهیچوجه تصویر يك رابطه پاک انسانی را منعکس نمی کند، ازدواجی که باید بر پایه عشق و کشش و علائق عاطفی استوار باشد در زیر سیطره نفوذ عوامل و معیارها و تنظیمات دیگری که پیش تر بدانها اشاره شد برای ما مبتذل و تحقیر آمیز شده است. بگونه ای که تعمق در چند و چون آن ما را با گفتار مشعشع فریدریش شلکل در قطعه معروف **Atehnaums** همصدا میکند: تقریباً همه ازدواج ها با هم زندگی کردن يك جفت است. با همه اینها ازدواج ها در پاره ای موارد کوششی موقتی یا وصلت هائی بخاطر دستیابی به يك ازدواج واقعی است. ازدواجی منطبق بر هستی طبیعی انسانی که و در پاسخ به ملزومات روحی و اجتماعی نوع بشر که باید از ورای آن انسانهای هر چه بیشتری با هم یکی شوند. این درست همان مفهومی است که کانت فکر می کرد. شادی ناشی از داشتن اولاد و وظیفه مند بودن در مقابل آنها ارتباط عشقی دو انسان را تداوم می بخشد. دو انسانی که آماده ورود به این رابطه اند باید برای خودشان دقیقاً روشن سازند که آیا

پیش شرطهای لازم چنین رابطه ای را دارا هستند؟. جواب این پرسش باید بدون تأثیرپذیری از ملاکهای منفی اختیار و اراده آزاد نتیجه بخش باشد. اما این امر تنها می تواند با عدم مداخله علایق دیگر انجام پذیرد، منظور علایقی است که اهداف ویژه این رابطه یعنی رضای غرایز طبیعی و تولید نسل را زیر فشار قرار می دهند. این شرایط در جامعه امروزی عموماً موجود نیست. این برداشت که ازدواجهای جاری از تحقق اهداف واقعی خود خیلی دورند و به همین خاطر منصفانه نیستند به ما هشدار می دهد که باید شکل مطلوب و انسانی ازدواج را بیشتر مورد تعمق قرار دهیم. اینکه چه تعدادی از ازدواجها در مجموع بر اساس ضوابطی که گفتیم صورت پذیرفته اند، معلوم نیست. ازدواج کننده ها مایلند ازدواجشان در برابر دنیا بنحوی دیگر غیر از آنچه که در واقعیت است، نمایانده شود. در اینجا حالتی از چاپلوسی برقرار میشود که مانند آن را در هیچ دوره تاریخی ماقبل نمی توان شناخت. دولت نماینده سیاسی این جامعه هم علاقه ای به تحقیق در این باره ندارد. پیامد همه اینها آنست که جامعه در یک ناروشنی قابل تأمل فرو نشسته است. حداکثر چیزی که دولت در رابطه با ازدواج کارمندان و کارکنانش دنبال میکند باز هم بر هیچ معیاری پیرامون اینکه ازدواج چگونه باید باشد مبتنی نیست... [۱]

ازدواج باید چنان رابطه ای باشد که دو انسان با عشقی متقابل را بهم مربوط سازد تا به هدف طبیعی شان دست یابند. اما در حال حاضر این انگیزه تنها در موارد نادری موجود است. تعداد زیادی از زنان ازدواج را بشناخته اند که باید بهر قیمتی در آن وارد شد می بینند. برعکس بخش بزرگی از جهان مردان ازدواج را بشناخته اند که از نقطه نظر مادی سود و زیانهایش را برای خود می سنجند و محاسبه می کنند. برایشان محرک های کوچک و خودخواهانه هیچ تعیین کننده نیست. اما واقعیت مادی زندگی مزاحمت ها و مشکلات زیادی را پدید می آورد که ازدواج کنندگان فقط در موارد نادری می توانند به تحقق انتظاراتی که شور و شوقش را دارند امیدوار باشند. طبیعی است که باید ازدواج بهر دو زوج یک زندگی مشترک رضایت بخش را ارزانی کند. چنین اقتضا میکند که در کنار عشق متقابل و همدلی باید اطمینان به تأمین زندگی و وجود معیارهای ضامن زندگی مناسب خود و فرزندانشان نیز موجود باشد. نگرانی زیاد و مبارزه سخت در رابطه با این واقعیت، اولین میخ بر تابوت رضامندی و خوشبختی زناشویی است. نگرانی اما هر چه بزرگتر می شود زندگی مشترک را بیشتر متأثر می سازد. دهقان از هر گوساله ای که گاوش برایش می زاید لذت می برد. او با خشنودی تعداد نرهای را که خوک مادر به او می دهد می شمارد و با رضایت نتیجه را برای همسایگانش گزارش می کند. اما غمگین می شود اگر زنش برای او به رقم بچه هایش، بچه هائی که او فکر می کند بدون نگرانی زیاد بتواند پرورش دهد - و اجازه نیست بیشتر از این باشد - بیفزاید. دربارتر آنست اگر نوزاد بدبختی بیاورد که دختر باشد.

ازدواج پرولتری **

در طبقات پائینی ازدواج بخاطر پول تقریباً ناشناخته است. اصولاً کارگر بخاطر تمایلش ازدواج می کند اما در اینجا نیز ازدواج فاقد عوامل مخل و مخرب نیست. ثروتمندان پر بچه در مراقبتها و زحمات پرورش بچه هایشان موفق هستند و اغلب خطر رفع می شود. بیماریها و مرگ ومیر اما مهمان اغلب حاضر خانواده های کارگری است. بیکاری فقر را به انتها درجه می رساند و به مقدار زیادی در آمد کارگران را کاهش می دهد یا حتی برای مدتی او را کاملاً غارت می کند. بخش های تجاری و صنعتی او را بیکار می کنند، بکارگیری ماشینهای جدید و یا متدهای جدید کار او را به عنوان مازاد به خیابان پرت می کند. جنگها با قراردادهای نامناسب تجاری و گمرکی، اعمال مالیاتهای غیر مستقیم جدید، مقررات جمعی از طرف کارفرما اعتماد او به کار و تمامی هستی اش را نابود می سازد و یا بشدت آسیب می رساند. این حوادث عنقریب یکی بعد از دیگری رخ می کنند و در زمانی کم و بیش طولانی تر یا کوتاه تر او را به ورطه بیکاری می اندازند. کارگر در این راستا به انسانی کرسنه تبدیل می شود. او زیر فشار این شرایط همواره موجودیتی ناامن دارد. چنین سرنوشتی احساس امنیت و رضایت را از او تاراج می کند. این وضعیت مقدم بر همه زندگی و درون خانه کارگر را در خود می پیچد. همواره نیاز به چیزهای ضروری احساس می شود که استطاعت ارضایشان وجود ندارد و لاجرم دعوا و مراغه را به دنبال دارند. پیامد این روند پاشیدن ازدواج و خانواده است. در بسیاری خانواده ها مرد و زن هر دو سر کار می روند و کودکان یا به حال خود یا به دست خواهر و برادر بزرگتری که آنان نیز بنوبه خود نیازمند پرورش و مراقبت هستند، سپرده می شوند. موقع نهار که می شود اگر والدین وقتی داشته باشند و بتوانند به خانه سر بزنند بطور بسیار شتابناک غذای فقیرانه ای را به شکم خود و بچه هایشان فرو می کنند، چیزی که در هزاران مورد بخاطر

دوری محل کار از خانه و کوتاه بودن وقت نهار امکان پذیر نیست. عصر هر دو خسته و فرسوده بخانه برمی گردند. برخلاف آنچه که لازمه یک زندگی خانوادگی دوستانه و شیرین است در اینجا با یک خانه تنگ و ناسالم، غالباً فاقد هوا و نور لازم، فاقد امکانات آرامش و آسایش جایی برای حلاوت زندگی و ابراز عواطف و عشق ورزی باقی نمی گذارد. نیاز فزاینده مسکن با وضعیت رعب آور رشد یابنده اش یکی از سیاه ترین صفحات نظم اجتماعی ماست که بنوبه خود موجب بدبختیهای بیشمار، عاداتهای ناشایسته و وقوع جنایتهاست. مشکل مسکن با وجود همه کوششی که در جهت حل آن صورت می پذیرد هر سال در شهرها و مناطق صنعتی عظیم تر و عظیم تر میگردد. همواره اقشار بیشتری آن را لمس می کنند: کارکنان حرف کوچک، کارمندان، معلمان، دکان داران کوچک وغیره.

زن کارگر عصر هنگام خسته و باعجله به خانه می آید. او باید کارهای زیادی را انجام دهد. بچه ها با عجله به تخت برده می شوند، زن می نشیند و تا پاسی از شب خیاطی و وصله کاری می کند. او فرصت هر نوع مصاحبت ضروری و یکرنگی را از دست میدهد. مرد اغلب چیزی نمی داند و زن از او هم کمتر میداند و بسرعت چیزهای کسی که انسان برای گفتن دارد ته می کشد. مرد به قمارخانه میرود تا در آنجا آرامشی را که در خانه فاقد است بیابد. او می نوشد اما این خیلی کم است، او برای بهبود حال خود به نوشیدن خیلی بیشتری احساس نیاز میکند. تحت این شرایط روحی او بازی را می بازد و دردی بر دردهایش اضافه می شود، این مساله در میان اقشار بالاتر جامعه هم قربانیان زیادی می گیرد، او هر چه که بیشتر می نوشد باز بیشتر از دست می دهد. اما در این وضعیت زن در خانه نشسته و کینه می ورزد. او باید مثل حیوان بارکش کار کند. برایش هیچوقت استراحت و بهبودی وجود ندارد مرد خیلی خوب عمل می کند، او می تواند از نوعی آزادی که بطور اتفاقی به دلیل اینکه مرد دنیا آمده، به وی تعلق یافته است استفاده کند. اینگونه است که ناهماهنگی پدیدار میشود و زن عنان تحمل را از دست می دهد. او عصر خسته و کوفته از کار روزانه به خانه برگشته است دنبال نوعی شادی و روزبهی است، در حالی که وضعیت مالی خانواده دائماً سقوط می کند و فقر و بدبختی دو برابر بزرگتر می شود. با وجود همه اینها گفته می شود که ما در بهترین دنیا زندگی می کنیم!!!

بدینطریق خانواده های کارگری بطور دائم ویران تر می شود. حتی زمان کار کار تأثیر پاشنده اش را روی ازدواجهای کارگری می آزماید. کارگر را به کار در یکشنبه ها و اضافه کاریها مجبور می کند و اوقات فراغت را از وی به غارت می برد، ساعتی را که کارگر برای خانواده خویش اختصاص داده ضایع می سازد. در موارد بیشمار او تمام ساعات روز را در محل کار میماند و استراحت نهار یا رفتن به خانه برایش امری غیرممکن می شود. او صبح زود برمی خیزد. زمانی که بچه ها در خواب عمیق هستند و عصر دیر وقت به خانه برمی گردد. اگر کودکان در همان وضعیت صبح (در خواب - مترجم) باشند به کنار اجاق برمی گردد. هزارها کارگر بویژه کارگران ساختمانی در شهرهای بزرگتر در مناطق دور دست خانه کار می کنند و تمام هفته را دور از خانواده بسر می برند. آنان در پایان هفته به خانه برمیگردند. در چنین وضعی زندگی خانوادگی بیش از همیشه از دست می رود، بویژه در کارخانه های پارچه بافی، یعنی جاهایی که هزاران دستگاه بافندگی بخاری و ماشینهای ریسندگی با دستهای ارزان زنان و کودکان بکار می افتد. اینجا آنچه در بالا پیرامون مردان گفتیم به سر زنان می آید. زن و کودک به کارخانه می روند و چه بسا مرد نان بریده شده در خانه می ماند و کارهای خانه را انجام میدهد. در منطقه کنتینت زنان زیادی را با این وضعیت می توان مشاهده کرد. زنانی که فقط در زمستان کار می کنند زیرا مردانشان بعنوان کارگران یدی، بنا، نجار وغیره در زمستان اغلب یا در آمد کمی دارند یا هیچ درآمدی ندارند. در سایر مناطق زنان کارگران ساختمانی زمستانها در کارخانه ها در جستجوی کار هستند. اغلب پیش می آید که بخاطر غیبت زن مرد خانه را اداره می کند ۷. در امریکای شمالی جایی که توسعه سریع سرمایه داری تمامی شرارتهای ممالک صنعتی اروپایی را یکجا در ابعادی بسیار وسیع بازتولید می کند، محل سکونت این کارگران به اسم و رسم خاصی شهرت یافته است. در آنجا این مکان های صنعتی - شهرهایی که در آنها فقط زنان کار می کنند - را بخاطر اینکه مردان در خانه می مانند شهرهای زنان می نامند ۸.

امروزه پذیرش زنان در همه مشاغل حرفه ای در همه جهات در حال گسترش است. جامعه بورژوازی بالاترین شناخت را از قوانین استحصال سود دارد. در اینجا زن سوژه ای برای استثمار هر چه عمیق تر است. زیرا در مقایسه با مردان خود را مطیع تر، منضبط تر و قانع تر تسلیم شرائط کار و رابطه تولید سود میکند ۹. اینگونه است که تعداد مشاغل و انواع حرفه های مرتبط با کارگران هر سال افزایش می یابد. توسعه و بهبود ماشین ها، ساده شدن پروسه کار از طریق توسعه بیشتر و بیشتر تقسیم کار، رقابت فزاینده سرمایه داران در بین خودشان

و در بازار جهانی، رقابت جاری بین کشورهای صنعتی، زمینه های بکارگیری نیروی کار زنان را همواره گسترش می دهد. این پدیده ای است که برای همه جوامع صنعتی مشترک است. هر قدر شمار کارگران زن افزایش می یابد آنان بیشتر در نقش رقابتی کارگران مرد ظاهر میگردند. اظهارات بیشماری در گزارش های بازرسان کارخانه و همینطور در داده های آماری در باره اشتغال بکار زنان، این مساله را تأیید می کند.

بدترین موقعیت کاری دامنگیر زنان در قلمروهای از کار و تولید قابل مشاهده است که در آنها زنان دارای اکثریت هستند، برای مثال صنایع پوشاک و لباس بویژه در آن شاخه های شغلی که زنان کار را نه در کارگاه بلکه در درون خانه خویش برای کارفرما انجام می دهند. تحقیقات انجام شده در باره وضعیت زنان کارگر در کارخانه های پوشاک و در شعبه های لباس آماده که در سال ۱۸۸۶ توسط مجلس سنای آلمان تهیه گردید وضعیت مزدی تأسف بار این زنان را آشکار می سازد. این تحقیقات مبین آن است که زنان مجبور می شوند برای در آمد جانی بدن خود را نیز واگذار کنند و دست به خودفروشی بزنند.

دولت مسیحی بسیار بیهوده در جستجوی آزمون مصرف لازم و زائد مسیحیت خویش است. این دولت مسیحی مثل بورژوازی مسیحی عمل می کند. چیزی که مایه هیچگونه تعجبی نمی تواند باشد. همه می دانند که دولت مسیحی فقط ارتش بورژوازی مسیحی است. دولت بسختی در باره قوانین تصمیم می گیرد، قوانینی که زمان کار زنان را در یک سطح قابل تحمل محدود کند یا کار کودکان را ممنوع نماید. به همانگونه که قادر نیست به بسیاری از کارمندانش آرامش روز یکشنبه یا حتی یک روز کار عادی را ارزانی دارد و لاجرم به زندگی خانوادگی آنها آسیب می رساند. کارمندان پست، راه آهن، زندان و غیره می بایستی اغلب بیشتر از مقدار زمان کار مجاز در محل خدمت خود حاضر باشند و کار کنند اما میزان مزدشان در یک رابطه معکوس قرار دارد. علاوه براین اجاره خانه آنها در مقایسه با درآمد کارگر و کارمندان دون پایه بسیار بالاست. آنها باید همچنین سخت صرفه جویی کنند. با دیگران هم خانه شوند، اجاره دهنده اتاق باشند یا حتی به هر دو حالت رضایت دهند. پیر و جوان در یک اتاق کوچک بدون جدائی جنسیتی بطور بهم فشرده با هم زندگی میکنند و اغلب با وقوع حوادث نامطلوبی مواجه می شوند که قبح اخلاقی و احساس شرم را یکجا در وجود آمدها جاری می سازد، در این باره واقعیت های خوفناکی وجود دارد. بحثهای بسیار گسترده در باره وحشی بودن وی ادب بودن جوانان در شهرها و روستاها جریان دارد. باید دی که این حوادث چه تأثیرات شومی برای کودکان و بطور خاص کودکانی که شاغل اند در بر دارد؟ بدترین چیزی که می شود تصور کرد، تأثیرات وخیم توأمان جسمی و روحی است.

اشتغال صنعتی همواره فزاینده، همچنین برای زنان ازدواج کرده، بخصوص حامله و زایمان کرده و متولدین که در اول روزهای زندگی وابسته به شیر مادر هستند شوم ترین عواقب را دارد. این امر موقع حاملگی بیماریهایی ایجاد میکند که هم بر جنین وهم بر جسم زن تأثیر مخربی بجا می گذارد و سبب تولدهای پیش از موعد و مرده زایی می شود. کودک بدنیا می آید. مادر مجبور است هر چه سریعتر به کارخانه برگردد تا جایش توسط یک رقیب اشغال نشود. نتایج بدیهی اش برای این کودکان بیچاره عبارتند از: بی توجهی در مراقبت، غذای ناکافی، همچنین کمبود کامل غذایی، با وجود اینها آیا می شود آرامش داشته باشند در نتیجه برای آرام کردن این کودکان بیمار به آنها مواد خواب آور خورنده میشود. و عواقب بد آنها عبارتند از: مرگ ومیر بالا، بیماری و از رشد افتادگی و در یک کلمه: انحطاط نژادی. بسیاری از کودکان بزرگ می شوند بدون اینکه از عشق مادری و پدری لذتی برده باشند و محبت واقعی والدین را درک کنند.

اینگونه بدنیا می آید، زندگی می کند و می میرد پرولتاریا. و دولت وجامعه متعجب اند که خامی و غیر اخلاقی بودن و جنایت تلیمار می گردد.

در آغاز سالهای دهه ۶۰ قرن گذشته در مناطق انگلیسی کشت پنبه که در نتیجه جنگ آزادی بخش بردگان امریکای شمالی هزاران زن کارگر می بایستی کار را تعطیل کنند، پزشکان به کشفیات جلب توجه کننده ای دست یافتند که خطر بزرگ مردم یعنی مرگ و میر کودکان کاهش یافت. مساله اصلی این بود که کودکان (در این حالت) از شیر مادر لذت می بردند و مراقبتی بهتر از آنچه داشتند بدست می آوردند.

در حدود سالهای دهه ۷۰ در امریکای شمالی بویژه در نیویورک و ماساچوست پزشکان به همین نتایج رسیدند. بیکاری زنان را مجبور می کند که کار را تعطیل کنند و این امر به آنها اجازه می دهد از کودکان خود مراقبت نمایند. ملاحظات مشابه انجام یافته نشان داده است که

به خاطر اعتصابات عمومی در سوئد (اگوست و سپتامبر ۱۹۰۹) رقم مرگ و میر در استکهلم و همچنین در دیگر شهرهای بزرگ سوئد از مدت‌ها پیش اینچنین مناسب مانند آنچه که در هفته های این اعتصابات شدید رخ داد، شکل نگرفته بود. یکی از معتبرین پزشکی استکهلم عقیده خود را در این باره بیان کرده : تا آنجا که علنی شده این مرگ و میر غیر عادی همینطور اصولاً رابطه سلامتی یقیناً ویی تردید غیر مستقیم با اعتصابات شدید در وابستگی قرار دارد. بدون تردید مهمترین آن وضعیتی است که دسته های بزرگ از آنها ، ارتش بیکاران ، بخاطر هفته های اعتصاب فرصت این را یافته اند که دور هم جمع گردند، بدون درنگ خود را زیر آسمان آزاد و در هوای آزاد قرار دادند. چیزی که طبیعتاً برای سلامتی جسمانی بینهایت سودمند می باشد. این امر کاملاً برای مقررات بهداشتی اتاق های کار هم صدق می کند وهم امکان پذیر است. در محل های کار هوا باید اینطور باشد و بطور کلی همیشه باید بگونه ای درست شوند که از لحاظ رابطه سلامتی بیشتر و از نظر مضر بودن کمتر اثر کند. اهمیت مشروبات الکلی ممنوع بخاطر اعتصاب شدید هم نباید دست کم گرفته شود.

در صنایع خانگی، که رماتیکهای اقتصاد ملی چنین امن نشان می دهند محتوایش بهتر نیست. اینجا زن از صبح زود تا شب در کنار مردان در کار زنجیر شده است و کودکان از سنین پایین به چنین کارهایی گمارده می شوند. مرد، زن، خانواده و افراد کمی اتفاقی بهم فشرده در کوچکترین اتاق در میان تنگه های کار و با بوها و بخارهای نامطبوع زندگی میکنند. محل های کار و زندگی با اتاقهای خواب هماهنگی دارند. در اصل حفره های تاریک بدون تهویه اند که برای سلامتی خطرناک هستند.

مبارزه همواره مشکل شونده تر در رابطه با هستی، همچنین زنان و مردان را مجبور به اعمالی می کند که آنها تحت شرایط دیگر از آنها نفرت دارند. اینگونه در سال ۱۸۷۷ در مونیخ اتفاق افتاده شد که از میان فاحشه های رسمی زیر کنترل پلیس نه کمتر از ۲۰۲ تن از آنها همسران کارگران و کارگران یدی بودند. و تعداد زیادی از زنان ازدواج کرده هم بدون اینکه تحت کنترل پلیس قرار داشته باشند از اضطراب خودفروشی می کردند، احساس شرم و ارزش انسان بودن بشدیدترین وجهی صدمه دیده است.

زن در آینده

زن در جامعه جدید کاملاً از نظر اقتصادی مستقل است و در معرض هیچگونه سلطه و استثمار مطیع شدن نیست. او در برابر مرد بعنوان آزاده و همپراز قرار می گیرد و بر سرنوشت خود مسلط است. پرورش او بااستثنای اختلافاتی که بخاطر تفاوت جنسیتی و کارکردهای جنسی اش وجود دارد مثل پرورش مرد است. تحت شرایط طبیعی زندگی می تواند نیروهای روانی و فکری و استعدادهایش را براساس نیازش رشد دهد و بکار اندازد. او برای فعالیت هر زمینه ای را که با خواسته ها و علایق و استعدادهایش مطابق باشد بر میگزیند و از نظر کاری در شرایط مشابه با مردان قرار دارد. وضعیت زنان کارگر در کارهای عملی و حرفه ای هم همین گونه است. او در بخشی دیگر از روز مریی، معلم و پرستار است. در بخش سوم هنر را تجربه می کند یا بکار علمی می پردازد. در چهارمین بخش مدیریت می کند، تحقیق می کند، از عهده کارها بر می آید. از شادبها لذت می برد و با هم جنسانش یا با مردان همان گونه که خودش دوست دارد و همان گونه که امکاناتش با او اجازه می دهد تفریح می کند.

در انتخاب عشق هم مثل مرد آزاد است و مانعی برایش وجود ندارد. یا خودش پیشنهاد ازدواج یا پیشنهاد ازدواج را بدون توجه به چیز دیگری جز تمایل خویش می پذیرد. این پیمان یک قرارداد شخصی و بی نیاز به میانجیگری یک واسطه است. مثل زناشویی مرسوم تا قرون وسطی که یک قرارداد خصوصی بود. در این زمینه سوسیالیزم چیز جدیدی ایجاد نمی کند بلکه بر بستر یک مرحله فرهنگی بالاتر و اشکال اجتماعی جدید، چیزی را که تا قبل از مالکیت خصوصی بر جامعه مسلط و دارای اعتبار بود باز تولید می کند.

انسان باید با این پیش شرط که ارضای تمایلاتش کس دیگری را نیازارد یا آسیبی به آنها نرساند در باره خودش داوری کند. ارضای میل جنسی مثل هر میل طبیعی دیگر، یک مساله خصوصی است و هیچکس در رابطه با آن حق دخالت ندارد. هیچ احدی حق ندارد خود را قاطی این مساله کند. اینکه من چگونه می خورم، چگونه می آشامم، چگونه می خوابم ولباس می پوشم امر شخصی من است، روابط من با فردی دیگر هم از اینگونه است.

شعور، آموزش و استقلال کامل فرد و همه ی خصوصیات که از نظر پرورش و روابط، در جامعه آینده طبیعی و متعادل باشند، مانع می شوند که فرد دست به عملی بزند که بضررش تمام شود. خودسازی و آگاهی به هستی خاص خود در مردان و زنان جامعه آینده، نسبت به

جامعه کنونی در سطح بسیار بالاتری قرار دارد.

یک مساله اساسی اینکه در جامعه آینده هر گونه ترس احمقانه و مخفی کاری مسخره از صحبت در باره مسایل جنسی محو می شود و رابطه جنسی بسیار طبیعی تر از آنچه امروز وجود دارد شکل می گیرد. امروز بین دو انسان که پیوند زناشویی می بندند سرخوردگی، ناسازگاری و بدنمالش بی میلی جلوه گر است. اخلاق می خواهد چنین ارتباط غیر طبیعی و بدین خاطر غیر اخلاقی شده را حل کند. از آنجائیکه سایر روابط نادیده گرفته میشوند بسیاری از زنان بخاطر رابطه خارج از ازدواج و یا بخاطر فروش جسمشان محکوم می شوند. اینگونه دیگر دنیای مردانه نمی تواند اعتبار بیشتری کسب کند. از طرف دیگر شرایط اجتماعی کاملا تغییر یافته، بسیاری از ممنوعیتها و مزاحمتهایی را که می توانستند امروزه بر زندگی زناشویی تأثیر بگذارند و اغلب به آن اجازه شکوفائی ندهند و یا آنرا غیر ممکن سازند برطرف کرده است.

هواره طیف وسیع تری، از موانع، تناقض ها غیر طبیعی بودن های موجود در وضعیت امروزی زن آگاه می گردند. این امر در مسایل اجتماعی و در ادبیات داستانی نمود زنده ای یافته اما اغلب به شکل نامناسب بازگو می شود بنحوی که ازدواج امروزی همیشه کمتر به هدفش دست می یابد. هیچ انسان فکوری انکارش نمی کند و با این حساب جای تعجب نیست که حتی افرادی که آزادی انتخاب عشق و آزادی خاتمه دادن به روابط ناشی از آنرا امری طبیعی می یابند تمایلی ندارند که برای تغییر وضعیت اجتماعی موجود کمر همت برینند. آنها معتقدند که تنها طبقات ممتاز باید دارای آزادی رابطه جنسی باشند. بعنوان مثال ماتیلده رایشهارد - اشترومبرگ در یک پلیسک ۱۱ بر علیه فعالیتهای خانم نویسنده فانی لوالد در رابطه با امر تساوی حقوق زنان اظهار می دارد: اگر شما (F.L.) امر تساوی حقوقی زن با مردان را در زندگی اجتماعی و سیاسی مطالبه می کنید بنابراین گئورگه سند هم باید ضرورتا در تلاش برای رهائی خود محق باشد. تلاشی که برای چیز دیگری جز آنچه که مرد از دیر باز بطور غیرقابل انکار دارايش بود نیست. زیرا مطلقا دلیل عاقلانه ای موجود نیست که چرا فقط سر زن هم چون مرد در تساوی حقوقی سهمیم باشد و قلبش نباشد. برعکس: بهتر است زن براساس طبیعتش محق باشد و سپس موظف شود.، که به مغز خود برای در افتادن با غولهای فکری جنس دیگر فشار بیاورد. کاملا باید حق داشته باشد که هر طور که درست می داند گردش خون قلب خود را برای حفظ تعادل شتاب دهد زیرا بطور مثال همه ما بدون اینکه از نظر اخلاقی خشمگین شویم از کوه می خوانیم - فقط برای اینکه مثال ما راجع به بزرگترین آدمها باشد.، که او هر زمان و اغلب چگونه گرمای قلبش را در پای زنی دیگر (جدید. م) می ریخت. عاقل این را و همینطور راههای ارضای روح بزرگش را امری طبیعی می بیند، فقط اخلاق گرای تنگ نظر آن را ملامت می کند که چرا شما می خواهید،، روانهای بزرگ،، را بخاطر زنان مسخره کنید! . . . فرض می کنیم که کل جنسیت زنانه بدون استثنا از جنس روح بزرگ گئورگه سند است، هر زنی می شود یک *Lukretia Florian* باشد، بچه هایشان همه بچه های عشق، همه این بچه ها اما با عشق حقیقی مادرانه و از خود گذشتگی ملازم با درک و شعور، پرورش یابند. جهان تحت لوای این شرایط چه می شد؟ بی تردید جهان می توانست همراه آن به موجودیتش ادامه بدهد و مثل امروز پیشرفت کند و توانست فوق العاده خشنود باشد.

اما چرا فقط این،، روانهای بزرگ،، چنین حقی را داشته باشند و دیگرانی که،، روانهای بزرگ،، نیستند نداشته باشند؟ آیا می توانستند یک کوهت یک گئورگه سند، دو تا از خیلی ها که مثل آنها عمل می کردند و می کنند طبق تمایلات قلبی شان زندگی کنند؟ ماجراهای عشقی کوهت نصف یک کتابخانه می شود اما هواداران کوهت بی اعتنا از آن می گذرند. چرا چیزی که برای یک کوهت و یک گئورگه سند بعنوان امری تحسین شده پذیرفته می شود، برای دیگران مورد امتناع قرار می گیرد؟

در دنیای بورژوانی آزادانه آزادی انتخاب عشق را به اعتبار رساندن، امری غیر ممکن است - بله در این مورد استدلال ما به اوج خود می رسد - اما در مجموع انسان در شرایط اجتماعی مشابهی قرار داده شده است. شرایطی که امروز فقط در مورد مقوله های مادی و فکری تحمل می شوند، در مجموع امکان آزادی های مشابه را دارد. در *Jacques*، گئورگه سند مرد همسر داری را توصیف می کند که رابطه خیانت آمیز زنش با مردی دیگر را مورد داوری قرار می دهد:،، هیچ انسانی نمی تواند در باره عشق امر کند، اگر مرد از زن خوشش می آید یا به او نیاز دارد، کسی مقصر نیست. آنچه که زن را کوچک می کند دروغ است، آنچه که باعث طلاق میشود ساعتگاهی نیست که او با معشوق بسر برده است، بلکه شب بعد از آن است که با مردش گذرانده است. *Jacques* خود را موظف می داند که با توجه به نظر کاهش جاییش را به رقیبش بسپارد و در این باره فلسفه بافی کند:،، بولر اگر جای من باشد براحتی زنش را کتک می زند و خجلت

زده هم نیست، سپس او شرمنده از کتکها و بوسه هایش در آغوش می گیرد. مردانی وجود دارند که بی ملاحظه به شیوه های شرقی زنان بی وفایشان را بقصد کشت کتک می زنند، چونکه او را در شمار دارائی قانونی خود می بینند. دیگری فاسق زنش را کتک می زند، می کشد

یا از خانه بیرون می اندازد و سپس زنش را طلب می کند. ادعا می کند که چقدر او را برای بوسه ها و نوازش هایش دوست دارد. یا خود را وحشت زده کنار می کشد و یا در شك و تردید، از خود گذشتگی می کند. این است شیوه مرسوم در عشق زناشوئی، بنظم می آید که انکار عشق خوک ها کم تر از عشق چنین انسانهایی پست و خشن است. ۴۰ براندس توجه را به جملات نقل شده جلب می کند: ۴۰ این حقایق که برای جهان فرهیخته امروزی ما بعنوان مقدمات بشمار می آیند، ۵۰ سال پیش شك بی جواب بودند. ۴۰ اما همین امروز هم ۴۰ جهان فرهیخته و دارا ۴۰ جرأت نمی کند در برابر جملات مدلل گئورگه سند صادقانه اعتراف کند، با وجودی که اساسا بعد آن زندگی می کند. او به همان گونه که در مذهب و اخلاق ریاکاری می کند، در ازدواج هم ریاکاری می کند.

آنچه را که گوته و گئورگه سند انجام می دادند، امروزه هزاران نفر دیگری که خود را نمی توانند با آنها مقایسه کنند و بدون اینکه حداقل رابطه را با جامعه از دست بدهند انجام می دهند. انسان باید فقط حالت تماشاچی داشته باشد، و همه چیز خود پیش می آید. که آزادیهای يك گوته و يك گئورگه سند از نقطه نظر اخلاق بورژوائی به غیر اخلاقی تبدیل می شود، زیرا آنها از قوانین اخلاقی منبعث از جامعه تخلف می کنند و یا طبیعت شرایط اجتماعی ما در تضاد قرار می گیرند. ازدواج اجباری برای جامعه بورژوائی، يك زناشوئی نرمال است. یعنی تنها ارتباط جنسی ۴۰ اخلاقی ۴۰ است و هر نوع ارتباط جنسی دیگر غیر اخلاقی است. زناشوئی بورژوائی که ما به دلایل غیر قابل رد ثابت کرده ایم نتیجه روابط مالکیت بورژوائی است و در ارتباط تنگاتنگ با مالکیت خصوصی و حقوق توارث قرار دارد و منتج به کودکان ۴۰ شرعی ۴۰ بعنوان وارث می شود و تحت فشار شرایط اجتماعی برای کسانی هم که چیزی برای بارث گذاشتن ندارند، لازم الاجرا می گردد ۱۲. این زناشوئی حق اجتماعی میشود و سر پیچی از آن توسط دولت جریمه می گردد بطوریکه مردان و زنانی را که خیانت می کنند و جدا می شوند مدتی زندانی می کنند.

اما در جامعه سوسیالیستی چیزی برای بارث گذاشتن وجود ندارد، غیر از اینکه انسان بخواهد وسایل منزل و موجودی شخصی خود را بعنوان ارث در نظر بگیرد. بنابراین از این نقطه نظر، شکل امروزی ازدواج مردنی است و با آن ادامه سنوالاتی که در رابطه با ارث است نیز خاتمه می یابد. در نتیجه سوسیالیسم ضرورتی ندیده است که آن را لغو کند. اموال خصوصی که براساس آن حق ارث مقرر می شود وجود ندارد. زن هم آزاد است و بچه هایش آزادی او را محدود نمی کنند. آنها می توانند تنها شادی زندگی اش را افزون سازند، زنان پرستار، مربی و زنانی که دوست پسر دارند و زنان جوان در سن بلوغ در این زمره قرار می گیرند و در مواردی که به کمک نیاز داشته باشند مورد حمایت واقع می گردند.

در آینده ممکن است مردانی وجود داشته باشند که همچون آ. هامبولت بگویند: ۴۰ من برای پدر خانواده بودن ساخته نشده ام، بعلاوه بنظم ازدواج کردن گناه و بچه دار شدن جنایت است. ۴۰ این یعنی چه؟ قدرت امیال طبیعی در این مورد تعادل ایجاد می کند. ما را دشمنی کسی مثل هامبولت و شك فلسفی کسی مثل شوپنهاور، مین لندر و یا هارتمن، کسانی که نابودی انسانیت را در ۴۰ دولت ایده آل ۴۰ در مد نظر دارند، مضطرب نمی کند. ما در اینجا به اف. ار. راتسل توجه می کنیم که به حق می نویسد:

۴۰ انسان اجازه ندارد بیش از این خود را بعنوان استثنای قوانین طبیعی در نظر بگیرد. بلکه بالاخره باید در اعمال و تفکرات خود شروع به پیروی از این قانونیت بنماید و زندگی خود را با تکیه بر قوانین طبیعی هدایت کند. زمانی خواهد آمد که زندگی کردن با همگنانش که خانواده و دولت نامیده می شوند نه براساس قوانین صدها سال قبل بلکه بر پایه اصول عقلی يك شناخت منطبق با طبیعت پی ریزی می شود. سیاست، اخلاق، قواعد حقوقی یعنی آنچه که امروز هنوز از همه منابع ممکن تغذیه می شوند فقط براساس قوانین طبیعی شکل گرفته خواهد شد. هستی شایسته انسان که از هزاران سال در باره اش افسانه پردازی شده، بالاخره به واقعیت می پیوندد. ۱۴

این زمان با گامهای هیولائی نزدیک می شود. جامعه انسانی هزاران سال همه فازهای پیشرفت را پیموده است تا سر انجام بجائی برسد که از آنجا بیرون آمده است یعنی بسوی مالکیت کمونیستی و تساوی کامل و برادری، اما نه فقط برای شرکای وارث بلکه برای همه انسانها. این است پیشرفت بزرگی که انسان انجام داد. آنچه را که جامعه بورژوائی بیهوده برایش تلاش کرد که عملی نشد و می بایستی عملی نشود یعنی

برقراری آزادی، تساوی و برادری همه انسانها، در سوسیالیسم به حقیقت خواهد پیوست. جامعه بورژوازی فقط می تواند تنوری درست کند، مثل خیلی چیزهای دیگر، اینجا هم تنوریهایشان با عمل در تناقض قرار دارد، اما در سوسیالیسم تنوری و عمل به یگانگی می رسند. اما هنگامی که انسانیت به نقطه آغازین توسعه خود برمی گردد، این امر در مرحله ی بی نهایت بالاتر فرهنگی و بعنوان چیزی که موجود بود و او از آن گذر کرده است، رخ می دهد. جامعه بدوی در طایفه مادری، در کلان و در مالکیت جمعی اینگونه زیسته است اما تنها در شکلی خشن تر و در مرحله ای غیر پیشرفته . حرکت توسعه که از آن زمان آغاز گردید، اگر چه مالکیت جمعی بغیر از بقایای کوچک غیر مهم فسخ کرد، طایفه مادری را ویران کرد و بالاخره کل جامعه را امتیزه کرد، این حرکت اما همچنین در فازهای مختلف خود نیروهای تولیدی جامعه و چندجانبگی نیازها را بشدت افزایش داده است. از درون اقوام و قبایل، ملتها و دولتهای بزرگی برآمده است اما با آن دوباره وضعیتی ایجاد گردیده است که نیازهای جامعه با آن در تناقضی آشکار قرار گرفته است. وظیفه آینده است که این تناقض را از میان بردارد، و در گسترده ترین سطح در باره تبدیل مالکیت و ابزار کار به مالکیت جمعی تصمیم گیری کند.

جامعه به چیزی که زمانی مجذوبش بود و خود آنرا ایجاد کرده بود برگشت می کند. جامعه اما همه چیز را مطابق شرایط جدید زندگی و بر مرحله پیشرفته تر فرهنگی امکان پذیر می کند، بدین معنی که همه آن چیزهایی را که در تحت روابط ابتدائی امتیازی برای افراد یا طبقه ای خاص می توانست باشد به همه ارزانی می دارد. و اکنون زن دوباره نقش فعالی را که زمانی در جامعه بدوی دارا بوده است کسب می کند اما نه بعنوان زن قدرتمند، بلکه بعنوان دارنده حقوق برابر.

باخ اوفن در اثرش « حق مادری » می نویسد: « پایان تکامل دولتی هم زمان است با شروع هستی انسانی. بالاخره دوباره برابری واقعی برمیگردد، هستی رضایت آمیز مادری آغاز می شود و به گردش شنی ایت انسانی پایان می دهد. » و مورگان اظهار می دارد:

« از زمان پیدایش تمدن، رشد ثروت به چنان عظمتی رسیده است، شکل آن چنان متنوع، کاربرد آن چنان جامع و اداره آن چنان به خواست دارندگان آن وابسته شده است که این ثروت در مقابل خلق بصورت يك قدرت غیر قابل مهار در آمده است. جوهر انسانی در جلوی چیزی که خود آفریده، ناتوان و جادو شده ایستاده است. اما می شود زمانی بیاید که در آن شعور انسانی برای غلبه بر ثروت قوی تر میشود، زمانی که هم رابطه دولت با مالکیت، مالکیتی که از آن محافظت می کند و همچنین حد و مرزهای حقوق دارندگان مالکیت معلوم می گردد. مصالح جامعه بطور مطلق بر علائق فردی پیشی می گیرد بنحوی که هر دو باید در يك رابطه عادلانه و متوازن مورد استفاده قرار گیرند. اگر طور دیگری از پیشرفت، مانند آنچه که در گذشته وجود داشت قانون آینده شود دیگر تنها کسب ثروت حکم نهائی انسانیت نمی شود. فاصله زمانی از شروع تمدن باینطرف، تنها بخش کوچکی از کل حیات انسانیت و جزء کوچکی از آینده است. تجزیه جامعه بنحو تهدید آمیزی در مقابل ما بعنوان پایان يك سیر جریان قرار دارد، جریانی که هدف نهائی اش تنها کسب ثروت است، چنین جریانی عناصر انهدامش را در خود دارد.

دموکراسی در اداره کردن، برادری در جامعه، تساوی در حقوق و آموزش عمومی در مرحله ای بالاتر برای اولین بار در جهت کاربرد مداوم تجربه، عقل و دانش مورد استفاده قرار می گیرند.

این می تواند تکرار - اما در شکلی بالاتر - آزادی، تساوی و برادری اقوام قدیم باشد. « ۱۵

باینطریق مردانی با نقطه نظرات متفاوت براساس تحقیقات علمی شان به نتایج یکسان می رسند. تساوی کامل حقوق زن و همسانی اش با مرد یکی از اهداف پیشرفت فرهنگی ماست و هیچ قدرتی در روی زمین نمی تواند مانع آن گردد. اما این امر تنها براساس يك تغییر شکل امکان پذیر است. تغییر شکلی که تسلط انسان بر انسان - و همچنین تسلط سرمایه داران بر کارگران - را ملغی می کند. انسانیت در این زمان به بالاترین شگفتی خود رسیده است. این « زمان طلانی » که از هزاران سال باینطرف رویاروی انسان بوده و انسان مشتاقش بوده است بالاخره خواهد آمد. (با آن) سلطه طبقاتی برای همیشه بیابان می رسد، و همینطور هم تسلط مرد بر زن.

زیرنویس ها:

۱. در این زمینه به دو فصل اولیه صفحات ۸۲ و ۱۲۹ توجه شود
۲. الیزابت بلک ول، مقاله جامعه شناسی پزشکی. صفحات ۱۷۷. لندن ۱۹۰۶
۳. مجموعه آثار لوتر. جلد ۱۰، صفحه ۷۴۲
۴. فاحشگی در برابر قانون، لایپزیک ۱۸۹۲
۵. اوضاع و احساس هائی که تحت آنها دو زوج به هم نزدیک می شوند بدون تردید تأثیر قاطعی روی کارکردهای جنسی بجا می گذارد و ویژگیهای شخصیتی به موجود شونده (بچه. م) انتقال می دهد. دکتر الیزابت بلک ول، تعلیم و تربیت منطقی جوان در رابطه با سکس. همچنین نگاه کنید به ءء انتخاب های خویشاوندی ءء از گوته، در اینجا ب وضوح تشریح می شود که احساس ها در رابطه نزدیک دو انسان چه اثری بجا می گذارند.

6- Denkwürdigkeiten. 1. Band, S. 239. Leipzig, F.A.

Brochhaus

* - برای مثال افسران بیک اجازه نامه ازدواج نیاز داشتند که با مدرک اطمینان مادی داده شود، چون که حقوق بیک ستوان برای اداره بیک زندگی مطابق رتبه اش کفایت نمی کند.

* * شاید مسائلی که در این بخش از کتاب در باره وضعیت طبقه کارگر نوشته شده امروزه در باره کارگران کشورهای پیشرفته صنعتی در اروپا و امریکا چندان صدق نکند اما بیگمان در باره کارگران بسیاری از کشورهای در حال رشد یا عقب مانده صدق می کند. کارگرانی که در آن نقاط اما همچنین توسط سرمایه های معتبر جهانی استثمار می شوند. نمونه گویای آن وضعیت اسفناک کودکان خرد سال در پاکستان و هندوستان که با مزد روزانه کمتر از بیک دلار چرخ صنعت توپ سازی ادیداس را می گردانند و یا کودکان شاغل در کوره پرخانه های ایران که همراه با پدر و مادر و کل خانواده از زمانی که توان حمل آجر را پیدا می کنند آغاز بکار می نمایند. در مورد کار زنان و مسایل مربوط به آن قابل ذکر است که در آن زمان هنوز مساله مراکز نگهداری کودکان مانند مهد کودک و کودکانها مطرح نشده بود و زنان بعنوان حق خود آنها طلب نمی کردند. اما در زمان حال هم این مساله در بسیاری از کشورها جا باز نکرده است. همچنین است وضع نامطمئن کار زنان در ایران بطور نمونه با کارگر زن بیک مرکز صنعتی کوچک صحبت می کردم با وجودیکه بشدت بیمار بود از گرفتن مرخصی استعلاجی خودداری می کرد و معتقد بود اگر مرخصی بگیرد او را اخراج می کنند و کس دیگری را که اتفاقاً بسیار زیاد نیز هستند و با حقوق کمتر هم حاضر بکار هستند استخدام خواهند کرد. وی می گفت سالانه بالاجبار سنوات خدمت ما را می خردند تا وقتی می خواهند ما را اخراج کنند مشکلی نداشته باشند. همچنین می گفت همکاران ما را که به مرخصی زایمان می روند بدون معطلی اخراج می کنند.

۷. تکنیک و اقتصاد. آگوست ۱۹۰۹. ص ۲۷۷

۸. در این باره در یادداشت های زیر بحث می شود << Levest. Journ >> یکی از عجایب دهکده های کارخانه ای طبقه ای از مردان است که می شود آنها را بعنوان خانه دار توصیف کرد. تقریباً در هر شهری که در آن کارخانه های زیادی وجود دارد، این مردان در تعداد زیاد یافت می شوند. زمان کوتاهی بعد از نهار می شود آنها را پیش بند بسته در حال شستن ظرفها یافت. این مردان بدلیل بسیار ساده ای خانه را می گردانند زیرا زنانشان بهتر از آنها می توانند در کارخانه ها پول در بیاورند.

۹. ءء آقای E ، بیک کارخانه دار بمن درس میدهد که او منحصرآ زنان را برای کار با دستگاه های ماشین بافندگی پارچه بکار می گمارد. او زنان ازدواج کرده را ترجیح می دهد، بویژه زنانی را که خانواده برای مایحتاج زندگی به آنها وابسته اند. آنها نسبت به زنان ازدواج نکرده مراقب تر و در یادگیری سریع الانتقال تر هستند. و با تلاش فوق العاده و با تمام نیروی خود مجبورند کار کنند تا ضروریات زندگی را فراهم سازند. اینگونه فضیلت ها، فضیلت های خصوصی شخصیت زنانه در جهت آسیب رساندن به آنها حرکت می کند. چنین می شود که همه چیزهای اخلاقی و ظرافت های طبیعت او وسیله برده سازی و آزدنش می شود ءء صحبت های لرد اشلی در باره die Zehnstundenbill، ۱۸۴۴، کارل مارکس، کاپیتال. چاپ دوم

۱۰. بعد از انتشار نتایج سرشماری جمعیت پروس در ۱۹۰۰، تعداد ۲۴۶۷۳۸۸ نفر پیدا شدند که با اهالی خانه نسبت فامیلی نداشتند. در مجموع بطور متوسط برای پروس ها این عناصر غریبه داخل خانوار حدود يك به چهار بودند که در خانه زندگی می کردند یا برای خوابیدن به آنجا می آمدند (۲۷۸۲۴۸ نفر اطاقی در اجاره داشتند و ۴۵۵۳۲۲ نفر خوابنده بودند)، در روستاها تنها حدود يك هفتم و در شهرها برعکس يك سوم و در برلین عظیم تر و بیش از يك دوم بود (۵۷۱۸۰ نفر اجاره دار اتاق و ۹۹۷۹۵ نفر خوابنده)، گ. و. مایر، آمار و آموزش جمعیت. جلد سوم، صفحه ۸۹. توینگن ۱۹۰۹.

۱۱. حقوق زن و وظیفه زن. پاسخی به نامه های **Fanny Lewald**: برای و بر علیه زنان. چاپ دوم. بن ۱۸۷۱

۱۲. جرج براندس، ادبیات قرن نوزدهم. جلد پنجم. لایپزیک ۱۸۸۲، فایت و شرکا.

۱۳. دکتر شفله در اثرش « ساختمان و زندگی پیکر اجتماعی » می گوید: تزلزل در رابطه زناشویی با آسان کردن امر جدائی البته آرزومندانه نیست. این امر ضد وظایف اخلاقی حفظ نوع بشر است و برای بقای نسل و پرورش کودکان مضر می شود،

۱۴. **Haeckels** « تاریخ آفرینش » چاپ چهارم.

۱۵. مورگان، صفحه ۴۷۴. ۴۷۵

مطالبی که می خوانید برگردان بخشهایی از کتاب « زن و سوسیالیسم » اثر آگوست بیل است. مطالب از بخشهای مختلف کتاب انتخاب گردیده اما سعی شده است بین آنها ارتباط برقرار باشد. سه موضوع « زن بعنوان هستی جنسیتی » و « ازدواج بنشابه شغل » و « ازدواج پرولتاری » از فصل دوم کتاب بنام « زن در زمان حال » و موضوع « زن در آینده » از فصل چهارم با نام « سوسیالیستی کردن جامعه » انتخاب شده است. کتاب در سال ۱۹۷۴ در هانوفر به چاپ رسیده است. در مقدمه کتاب مونیکا زایفرت که به چاپ جدید کتاب بخاطر امر تساوی حقوق در جامعه هست گماشته می نویسد: زن و سوسیالیسم حدود صد سال پیش برای اولین بار انتشار یافت. بیل کتابش را با جمله زیر پایان برد: « آینده به سوسیالیسم تعلق دارد. این بدین معنی است که در خط اول کارگر و زن قرار دارند ».